



۲۰۱۳/۰۷/۰۸

ص، سليم

شکست امریکا در سیاست: خطر به جان حامد کرزی

در بارهٔ حادثهٔ یازدهم سپتمبر دو نظر مخالف وجود دارد. یک‌عهه آنرا یک حادثهٔ واقعی می‌دانند که بیش از سه هزار تن بیگناه قربانی آن شد و عده ای دیگر آنرا حادثهٔ سازمان یافته برای اهداف جهانی امریکا می‌پندارند. ما در اینجا در پی ثابت ساختن درستی این یا آن نظریه نیستیم. حادثهٔ یازدهم سپتمبر هر چه بود پای امریکا را به افغانستان کشانید. و انگهی افغان ها آنرا فرصت خوب برای رهایی از شر القاعده، طالبان و همسایه های حریص و بیرحم خود دانستند.

به همین علت بود که آنها برای اولین مرتبه در تاریخ خویش به یک قدرت خارجی لبیک گفتند که می‌خواست عساکرش را به این سرزمین بیاورد. افغان ها همچنان مثال های کامیاب و خوشبخت جاپان و آلمان را نیز به چشم سر می‌دیدند که عساکر امریکایی در آنجاها با خود ترقی و پیشرفت آورده بودند. در حالیکه سر دستهٔ کمپ مخالف آن یعنی اتحاد شوروی بیست سال پیش از ۲۰۰۱ جنگ و ویرانی و تباهی را به افغان ها به ارمغان آورد. امریکایی ها یا از قبل می‌دانستند و یا به باور ما خوشباوران افغان بعد از مستقر شدن در افغانستان دانستند که این کشور موقعیت افسانوی برای کنترل چهار اطراف خود دارد و از ذخایر سرشار طبیعی مالا مال است. چار طرف افغانستان برای این مهم اند که در آن کشورهایی قرار دارند که با رشد سریع اقتصاد و صنعت شان سلطه چندین صد ساله غرب را با چلنج اساسی مواجه ساخته اند، یعنی چین و هند که هر کدام به نوبهٔ خود در کنار منابع طبیعی آسیای مرکزی قرار دارند. روسیه نیز کشوری است که هر چند به زمین افتاده باشد، بصورت طبیعی چانس به پاخاستن دارد، به همین ترتیب ایران و بالأخره و پاکستان صاحب بمب اتم.

امریکا با مستقر شدنش در افغانستان در صدد آن شد تا این کشور را به حیث پایگاه اساسی خویش برای کنترل منطقه در بیاورد. اعمار پایگاه ها مستلزم آن بود تا قوای امریکا و فعالیت های عمرانی مراکز نظامی آن درین سرزمین زیاد شده شدت پیدا کند. به همین علت بود که در اواخر سال ۲۰۰۴ جنگ های پراکنده در افغانستان آغاز یافت، طالبان شکست خورده و فراری شده دوباره منسجم شدند و جنگ خود را آهسته آهسته به تمامی ولایات جنوبی توسعه بخشیدند.

به بهانهٔ مبارزه با طالبان تروریست، طبیعی بود که قوای ائتلاف به همراهی قوای افغانی در جنوب کشور دست به عملیات می‌زدند. به همین ترتیب یک سلسله فرسایشی جنگ و بمباری و زندانی گرفتن و بد رفتاری ها و نقض حقوق بشری و بسته شدن و آتش زدن مکاتب و غیره درین مناطق آغاز گردید. از جانبی پرویز مشرف که بدون شک مجری بخش عمدهٔ این برنامه بود وقتاً فوقتاً شعار حقوق پشتون های افغانستان را سر می‌داد و به گونه ای پروژه "پشتونستان سرچپه" را رویدست گرفت.

خلاصه مناطق پشتون نشین افغانستان در ظرف چند سال معدود در برابر حکومت مرکزی که سهم اتحاد شمال در آن از برکت کنفرانس بُن اول قابل ملاحظه بود قرار گرفت.

این جریان نوعی انقطاب را در جامعهٔ افغانی بوجود آورد که یگانه مانع در راه شدید شدن آن موجودیت حامد کرزی پشتون بود که تلاش می‌کرد به پشتون ها احساس محرومیت و جدایی از کابل دست ندهد. انتخابات سال ۲۰۰۹ ریاست جمهوری تلاش دیگری بود که امریکا بخرچ داد تا در نتیجهٔ آن حامد کرزی منحیث یک رئیس جمهور ضعیف و شرمسار از تقلبی که گویا انجام داده بود. قدرت را به شکل غیر مدنی با داکتر عبدالله عبدالله که گویا نمایندگی از تاجیکان می‌نمود تقسیم نماید. حامد کرزی مقاومت کرد و در نتیجه به گفتهٔ خودش "زده و زخمی" - اما توانست به حیث رئیس جمهور یک حکومت واحد و یکدست تحت قیادت خودش جایگاهش را دوباره احراز کند و از تقسیم قدرت و جامعه جلوگیری نماید.

با قدرت رسیدن دوباره حامد کرزی که می دید کشورش روز به روز در منجلا ب جنگ با طالبان غرق می شود، صلح را در صدر اولویت های کاری اش قرار داد. جرگه مشورتی صلح در سال ۲۰۱۰ دایر شد، ازین جرگه شورای عالی صلح تولد یافت و استاد برهان الدین ربانی در رأس آن قرار گرفت.

از آغاز تلاش های منظم صورت گرفت تا یک پشتون در رأس این شورا قرار بگیرد. شخصیت های با نفوذ پشتون استدلال می کردند که طالبان پشتون هستند و باید کسی در رأس این شورا قرار داشته باشد که با آنها سابقه دشمنی نداشته و قادر باشد با آنها زبان تفاهم پیدا کند.

حامد کرزی که متوجه حساسیت موضوع بود سعی ورزید استاد ربانی درین مقام قرار بگیرد. بعد از آن که استاد ربانی جانش را در نتیجه یک حمله انتحاری از دست داد، طرفداران نظریه فوق با قوت بیشتر از پیش استدلال کردند، اما درین مرتبه حامد کرزی با فشاری بر رئیس ساختن پسر استاد ربانی مجبور شد بصورت واضح بگوید که اگر چنین نشد که وی می گوید پروسه صلح عملاً وسیله تقسیم افغانستان خواهد شد.

در جریان سال ۲۰۱۱ خبرهایی انتشار یافت که گویا امریکایی ها به طالبان پیشنهاد کرده اند که کنترل چند ولایت جنوبی کشور را بدست بگیرند، بشرطی که وجود پایگاه های امریکایی را در بعضی از ولایات افغانستان قبول کنند. ظاهراً طالبان از پذیرفتن این معامله انکار نموده بودند. از جانب دیگر سیاستمداران امریکایی چه در حد نظریه مانند "بلک ویل" سفیر سابق امریکا در هند که مفکوره تقسیم افغانستان به دو بخش جنوبی و شمالی را پیش کرد و چه در عمل مانند "دانا روراباکر" که در ایجاد جبهه ملی و دعوت رهبران آن به آلمان عملاً مفکوره فیدرالیزم را برای افغانستان تجویز می کرد، درین عرصه فعال شدند.

همزمان با این فعالیت ها، مذاکرات بر سر قرارداد همکاری های ستراتیژیک بین افغانستان و امریکا ادامه یافت تا آنکه در ماه می ۲۰۱۲ به امضای آن در نیمه شب در ارگ ریاست جمهوری توسط اوباما و حامد کرزی انجامید. این قرارداد در باره کلیات بحث می کرد، بخش عمده آن که عبارت از دادن پایگاه هایی در خاک افغانستان به امریکا بود به یک قرارداد دیگر واگذار شد که بنام قرارداد امنیتی یاد گردید. این قرارداد باید تا یکسال بعد از قرارداد همکاری های ستراتیژیک تکمیل و به امضاء می رسید، کاری که تا حال انجام نیافته است.

طوری که به ملاحظه می رسد کار بالای این قرارداد آنگونه که باید به پیش نمی رود. حامد کرزی آوردن صلح در افغانستان را شرط سپردن پایگاه به امریکا قرار داده است، یعنی امریکا باید در افغانستان صلح بیاورد و بعداً سند داشتن پایگاه ها را صاحب خواهد شد. اما صلح افغانستان بر علاوه امریکا در دست پاکستان هم است.

چنین به نظر می رسد که امریکا پایگاه ها را در افغانستان ای می خواهند که متفاوت تر از افغانستان امروز باشد. یعنی طالبان در بخشی از آن حاکم باشند. حاکمیت طالبان در بخشی از افغانستان بصورت اتوماتیک حاکمیت عده ای از جنگسالاران سابقه را در بخش دیگری از کشور در پی خواهد داشت.

وقتی در ماه جنوری سال جاری حامد کرزی به واشنگتن رفت، وی برای گفت و گو بر سر موانع در راه امضای قرارداد امنیتی از جانب بارک اوباما دعوت شده بود تا به آن کشور سفر نماید. همزمان با برگشت از واشنگتن حامد کرزی در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت که امریکایی ها برایش گفته اند که آنها منبع طالبان را دشمن خود نمی دانند. در ملاقات سه جانبه لندن، پاکستانی ها و انگلیس ها برایش گفتند که حضور هند را در کشورش کم رنگ کند و با اسلام آباد قرارداد دوستی ستراتیژیک امضاء کند، در بروکسل، پاکستان برایش از آوردن طالبان بر سر میز مذاکره اطمینان داد و امریکا و پاکستان هر دو به نمایندگی از طالبان با وی چانه زدند و خواستند برای طالبان امتیازات بیشتر بدست آورند.

ایجاد دفتر قطر نتیجه مذاکرات بروکسل بود. قبل از افتتاح آن جیمز دوبنز نماینده خاص امریکا برای افغانستان و پاکستان اعلامیه طالبان را به کابل آورد و از تاریخ افتتاح آن حامد کرزی را با خیر ساخت. مخالفت های کرزی با نحوه پیشرفت کار و اینکه نقش دولت افغانستان در آن کم رنگ شده می رفت، باعث شد تا وزیر خارجه امریکا با وی مکالمه مهم تلفونی داشته باشد و از جانب طالبان حرف بزند.

به هر صورت دفتر قطر افتتاح شد اما نه تحت عنوان دفتر طالبان، بلکه بنام دفتر سیاسی امارت اسلامی و بیرق حکومت طالبان که مزین به کلمه طیبه بود بر فراز تعمیر آن به اهتزاز درآمد. چنانچه دیده شد این عمل کاسه صبر حامد کرزی را لبریز ساخت و باعث گردید تا نامبرده اعلام کند که مذاکرات بر سر قرارداد امنیتی یعنی مذاکرات بر سر سپردن پایگاه ها به امریکا را تا زمانی به تعلیق در می آورد که پروسه صلح جریان دلخواه خود را دوباره دریابد. این موقف شدید خصوصاً بعد از آنکه حمایت مردمی را نیز حاصل کرد، امریکا را در موقعیت دشوار قرار داد. در نتیجه مداخله مستقیم امریکا بیرق طالبان فرو آورده شد و لوحه امارت اسلامی از دفتر قطر برداشته شد.

این جریانات حدس و گمان هایی را که گویا طالبان برای امریکا کار می کنند و امریکا آنانرا منحيث ابراز سیاست خود درین منطقه استعمال می کند به یقین تبدیل ساخت، وجهه هر دو یعنی طالبان و امریکا از این ناحیه سخت صدمه دید و امریکا در یک بن بست وحشتناک قرار گرفت. حال امریکا در تلاش است تا سند پایگاه هایش را تا خزان امسال بدست آورد، پروسه صلح و دفتر قطر که از یکسو برای اقناع حامد کرزی و از سوی دیگر برای تقسیم افغانستان حد اقل به دو بخش و دو دولت امارت اسلامی و جمهوری اسلامی بکار گرفته می شد کارگر نیافتاد. حمله جنرال دوستم بر خانه والی جوزجان که در روز افتتاح دفتر قطر صورت پذیرفت نیز منجر به قتل و خونی در شمال کشور نشد.

خلاصه سیاست و سیاستمداران امریکا تا امروز که فقط چند ماه معدود از حکومت حامد کرزی باقی مانده است، قادر نشده اند تا سند پایگاه ها و افغانستان پارچه شده را که در فردای امضای قرارداد امنیتی به آن ضرورت دارند، بدست آورند. سیاست امریکا در افغانستان به بن بست رسیده است. کرزی در سیاست امریکا را شکست داد.

در چنین شرایط است که حیات حامد کرزی بیشتر از هر وقت دیگر با خطر مواجه می باشد. حمله انتحاری در نزدیکی ارگ ریاست جمهوری در صبح همان روزیکه قرار بود حامد کرزی با بارک اوباما صحبت تلفونی داشته باشد، اخطار و زنگ خطری بود برای رئیس جمهور سرکش افغانستان.

و اینک ظاهراً یگانه انتخابی که برای امریکا باقی مانده است، عبارت از حذف فیزیکی «حامد کرزی» است.

مسئولین امنیتی افغانستان باید بدانند که هر خطری که از هر ناحیه متوجه جان رئیس جمهور شان گردد ریشه در ناتوانی و شکست سیاسی امریکا در برابر حامد کرزی دارد. اگر آنها خود را نگهبان این خاک می دانند باید متوجه وضعیت بوده و ریشه و عامل اصلی آنرا در نظر داشته از خوشباوری بپرهیزند.

آنان این را نیز بدانند که افغانستان در یک مرحله حساس تأریخ خود قرار دارد. امریکا از ناکام شدن های پیهم نقشه هایش در افغانستان خشمگین است، اما سرنوشت افغانستان در همین موقع حساس رقم می خورد.

اگر امریکا قادر به حذف حامد کرزی از صحنه سیاسی افغانستان شود، بدون شک افغان ها به سرنوشتی مبتلا خواهند شد که نسل های آینده شان سال ها و حتی قرن ها از آن در عذاب خواهند بود.

پس هوشیاری و همت و دلیری می طلبد تا از مبتلا شدن به چنین سرنوشتی جلوگیری بعمل آید، خصوصاً از جانب نیروهای امنیتی کشور.

پایان